گفت‌وگوی «جوان» با همسر و خواهر شهید مدافع حرم «اسماعیل غلامی یاراحمدی»

بگو که اسماعیلم هنوز نفس می‌کشد!

■ زینب محمودی عالمی

شهید اسماعیل غلامی یاراحمدی شیرمردی از خطه لرستان بود که سال ۱۳۵۹ در خرم‌آباد به دنیا آمد. وی در خانواده‌ای مذهبی رشد کرد و با علاقه‌ای که به کسوت پاسداری داشت، عضو نیروی قدس سپاه شد. بارها به همسرش گفته بود اگر هزاران بار بمیرم و زنده شوم باز شغل پاسداری را انتخاب می‌کنم. شهید غلامی از آغاز فتنه داعش و تکفیری‌ها در مرزهای جغرافیایی اسلام برای حفظ اسلام و ایران، در جبهه مقاومت اسلامی حضور یافت تا سرانجام در آبان ۱۳۹۸ با زبان روزه به خیل شهدای مدافع حرم پیوست. آنچه می‌خوانید حاصل همکلامی ما با خواهر و همسر «شهید مدافع حرم اسماعیل غلامی یاراحمدی» است.

■ **مریم غلامی یاراحمدی(خواهر شهید)**

چند خواهر و برادرید و اصالتاً اهل کجایید؟

من غیر از خودم چهار برادر دارم. اسماعیل فرزند اول بود. ما اهل خرم‌آباد هستیم و پدرم راننده کامیون است.

چطور شد که برادرتان تصمیم گرفت شغل پاسداری را انتخاب کند؟

به خاطر جو مذهبی سپاه، اسماعیل به پاسداری علاقه داشت. خیلی به دین، مملکت و رهبرمان اعتقاد داشت. اوایل شرکت نفت خرم‌آباد مشغول بود، به دلیل یک سری اختلاف حساب‌ها با اینکه جایگاه خوبی داشت استعفا داد. مدتی با پدرم سمت عسلویه کار می‌کرد تا اینکه برای استخدامی نیروی قدس شرکت کرد و سال ۱۳۸۳ جذب سپاه شد. متأهل بود. دو فرزند دارد. زمان شهادتش مهدیار دو ساله و نیم و فاطیما ۹ ساله بود.

چقدر با برادران فاصله سنی دارید؟ خاطراتی از کودکی‌تان به یاد دارید؟

من تک خواهر بودم و همیشه تحت حمایت مستقیم ایشان بودم. اسماعیل بچه‌ای محکم و اهل نماز و روزه بود. خیلی نسبت به مادرم مهربان بود. در کار منزل به مادرم کمک می‌کرد. در درس کمک‌مان می‌کرد. هیچ موقع نماز شبش قضا نمی‌شد. برادرم آدم شوخ‌طبعی بود. خشک مقدس نبود، ولی در عین شوخ‌طبعی به کسی آزار نمی‌رساند. همیشه باعث خنده و شادی در جمع بود. بیت‌المال خیلی برایش مهم بود. به سربازان تحت امرش که استطاعت مالی نداشتند کمک می‌کرد. می‌گفت سعی کنید به دیگران سود برسانید.

در بین بستگان، شهید یا رزمنده داشتید که باعث شود برادرتان راه جهاد و شهادت را انتخاب کند؟

عموی بزرگم سردار نیروی انتظامی و مرزبان جنوب کشور بود. عموی دومم رزمنده دفاع مقدس بود و برادر دومم ارتشی است. اسماعیل موقعی که مأموریت خارج از کشور داشت به ما نمی‌گفت. وقتی فتنه داعش شروع شد جزو اولین نیروهایی بود که با حاج‌قاسم به سوریه اعزام شد. مادرم مخالف رفتنش بود اما برادرم برای اینکه دلداری‌اش بدهد می‌گفت من نیروی خدماتی هستم. بعد از شهادتش فهمیدیم طراح عملیات و از فرماندهان تحت امر حاج‌قاسم بود. مادرم دعا می‌کرد اسماعیل نرود. بچه‌هایش کوچک بودند. مامان می‌گفت بگذار بچه‌هایت کلمه بابا را یاد بگیرند، بعد برو. یک‌بار به مادرم گفت تو دعا کردی این دفعه مأموریتم جور نشود، مامان گفت من چه‌کار دارم. آن روز بعد از این حرف‌ها رفت بیرون و غروب برگشت. دستش را حالت هواپیما درست کرد و اشاره کرد به سمت بالا و صدای هواپیما درآورد. گفت رفتنم حتمی شد. مامان تعجب کرد. اسماعیل رفته بود زیارت حضرت معصومه(س) و دعا کرده بود رفتنش درست شود. می‌دانستم قرار است دو، سه روز دیگر برود. روز آخر به خانمش تلفن کرد و گفت کیفم را آماده کنید می‌خواهم به مأموریت بروم. برخلاف همیشه که همسرش صبورانه برخورد می‌کرد این بار خیلی گریه کرد و گفت دلم رضا نیست بروی! مادرم نشسته بود روی مبل و مچ پایش را از استرس تکان می‌داد. گفت تو مثل همه دوستانت پیش بچه‌ها بمان یک دل سیر ببین‌شان و بعد برو. اسماعیل گفت می‌خواهی اصلاً نروم؟! من نمی‌روم ولی جواب حضرت زینب(س) و حضرت عباس(ع) را بده! بگو من نگذاشتم از خواهرت دفاع کند! این را که گفت مامان قلبش لرزید و گفت من کی باشم که مانع رفتنت باشم؟ تو را سپردم به حضرت زینب(س).

از چه سالی برای دفاع از حریم آل‌الله اعزام می‌شدند و نحوه شهادت‌شان چگونه بود؟

از زمانی که فتنه داعش شروع شد، اسماعیل به مأموریت سوریه می‌رفت. مدام در رفت و آمد به سوریه، عراق و یمن بود. هنوز دقیقاً درجه اسماعیل را نمی‌دانیم، بعد از شهادتش متوجه کارهایش شدیم. بعد از شهادتش هیچ لباس و پلاکی برای ما نیاوردند. داعش بالای سرش رسیده بود و پیکرش را اربا اربا کرده بودند. فقط یک تکه صورتش را دیدیم. برادرم و همرزمانش ۲۹ آبان ۱۳۹۸ برای شناسایی رفته بودند. یکی از همرزمانش یعنی کسی که تا آخرین لحظه همراهش بود می‌گفت با اسماعیل شب رفته بودیم شناسایی و برگشتیم. قرار بود هفت صبح برگردیم که منطقه را بزنیم. گفتم اسماعیل بخواب فردا باید دوباره برگردیم. گفت مگر می‌شود نماز شب نخوانیم؟ بگذار نماز شب را به نماز صبح‌مان وصل کنیم. بعد اسماعیل سر و وضع و ریشش را مرتب می‌کند، لباس‌هایش را با لباس خاکی‌اش عوض می‌کند. دوستانش می‌گویند اسماعیل نوربالا می‌زنی! چه خبر شده؟ گریه اسماعیل را کسی ندیده بود اما آن لحظه روضه حضرت رقیه(س) گوش می‌داد و گریه می‌کرد. همرزمش می‌گفت از ماشین پیاده شدم و گفتم اسماعیل الان شهیدمان می‌کنی! تمام فرشته‌ها را کشاندی توی ماشین! ساعت ۱۱ و ۴۰ دقیقه نزدیک مقر بودیم. اسماعیل گفته بود نماز را در مقر بخوانیم. همین جمله دهانش بود و با لپ‌تاپش منطقه را برای عملیات رصد می‌کرد که یکهو زمین و آسمان آتش شد. موشک زده بودند. همرزمش از ماشین پرت شده بود بیرون. ایشان وقتی بالای سر اسماعیل می‌رسد دست و پای اسماعیل بر اثر اصابت موشک قطع شده بود. می‌گفت اسماعیل هنوز ضربان قلب داشت. می‌خواستم به لب‌های ترک خورده و خشکیده‌اش آب بزنم. گفتم اسماعیل روزه است با زبان روزه خدمت حضرت زینب(س) برود. دوستش برمی‌گردد تا اطلاع بدهد وقتی برمی‌گردد داعش بالای سر اسماعیل می‌رسد و می‌خواستند پیکرش را ببرند ولی نمی‌توانند. پیکرش را اربا اربا می‌کنند. چشمش را درمی‌آورند و به قلبش چاقو می‌زنند و لباس و پلاکش را می‌برند.

> گریه اسماعیل را کسی ندیده بود اما آن لحظه روضه حضرت رقیه(س) گوش می‌داد و گریه می‌کرد. همرزمش می‌گفت از ماشین پیاده شدم و گفتم اسماعیل الان شهیدمان می‌کنی! تمام فرشته‌ها را کشاندی توی ماشین! ساعت ۱۱ و ۴۰ دقیقه نزدیک مقر بودیم. اسماعیل گفته بود نماز را در مقر بخوانیم

چطور از شهادتشان باخبر شدید؟

همرزمان اسماعیل می‌گفتند کسی که خبر شهادت را به خواهر شهید بدهد، خیلی آدم شجاعی است! وقتی خبر شهادت برادرم را شنیدم به دوستانش تلفن کردم. همه مرا بلاک کردند! با شماره دیگر با یکی از دوستانش تماس گرفتم گفتم اسماعیل تیر خورد، بگو که اسماعیلم نفس می‌کشد. گفت خون زیادی از اسماعیل رفته برایش دعا کنید! گفتم بگو که اسماعیلم هنوز نفس می‌کشد. گفت حالش خوب است، از همیشه بهتر است. منظورش را نگرفتم به اول بلوار هجرت که رسیدیم بنرها را دیدیم و فهمیدیم شهید شده است.

با نبودن‌هایش چطور کنار آمدید؟

فقط اسماعیل کمک می‌کند نبودنش را تحمل کنیم. اگر الان نفس می‌کشیم، خودش کمک می‌کند. آن تیری که به اسماعیل اصابت کرد اول به قلب مادرم خورد. مادرم و همسرش کنار پیکر اسماعیل شهید شدند. استان لرستان چهار شهید مدافع حرم دارد. اسماعیل جوان‌ترین شهید است و اولین شهید مدافع حرم که در گلزار شهدای خرم‌آباد دفن است. نیروی قدس در قطعه ۵۰ شهدای مدافع حرم کنار مزار شهید مجید قربانپور و شهید الله‌کرم برایش مزار یادبود اختصاص داده است.

■ **فاطمه یاراحمدی (همسر شهید)**

چه سالی ازدواج کردید؟ معیارتان برای ازدواج چه بود؟

اسماعیل پسرخاله‌ام است. سال ۱۳۸۳ نامزد کردیم و سال ۱۳۸۶ ازدواج کردیم. راستش را بخواهید من از بچگی اسماعیل را دوست داشتم ولی نمی‌دانستم معنای دوست داشتن چیست! تا اینکه بزرگ‌تر شدیم، اخلاق و رفتارش را دیدم و علاقه‌ام بیشتر شد. اسماعیل متدین، مهربان و صبور بود. هر چه ملاک خوب را داشت و باعث شد انتخابش بکنم. اخلاقش خیلی خوب بود. امور زندگی را به خوبی اداره می‌کرد.

فرزندان‌تان متولد چه سال‌هایی هستند؟ موقع ازدواج با اسماعیل همسرتان پاسدار بود؟

دخترم فاطیما سال ۱۳۸۸ و مهدیار ۱۳۹۵ به دنیا آمده است. اسماعیل بعد از ازدواج‌مان وارد سپاه شد. خیلی شغلش را دوست داشت. علاقه داشت سرباز ولایت باشد. وقتی می‌گفتم از این همه کار خسته نشدی؟! می‌گفت اگر هزار بار بمیرم و متولد شوم همین شغل را انتخاب می‌کنم.

توصیف‌شان از شغل پاسداری چه بود؟

می‌گفت خیلی آرزو دارم از حریم دین اسلام حتی خارج از مرزهای ایران دفاع کنم و تنها راهی که می‌تواند مرا به هدفم برساند شغلی است که انتخاب کرده‌ام. همیشه می‌گفت آقا باید سرباز داشته باشد. باید فرزندان‌مان را طوری تربیت کنیم سرباز ولایت باشند. در مقابل اتفاقات زندگی صبر داشت. کاری را که شروع می‌کرد تا تمام نمی‌کرد دست بردار نبود. خستگی‌هایش را به خانه نمی‌آورد. حتی اگر دیروقت به خانه برمی‌گشت با بچه‌ها بازی می‌کرد نه اینکه موبایل دستش بگیرد!

از شهادتش حرف می‌زد؟

می‌گفت در مرحله اول باید بجنگیم نه اینکه شهید شویم. باید دفاع کنیم. هرچند شهادت از همه چیز بهتر است، اگر قرار است بمیریم، خدا مرگ‌مان را در شهادت قرار بدهد. می‌گفت دعا کنید به آن چیزی که در دنیا می‌خواهم برسم، می‌دانستیم شهادت می‌خواهد. اسماعیل یک روز با پدرش بیرون رفته بود. در راه خانم بدحجابی می‌بینند. پدرش می‌گوید اسماعیل! به خاطر اینها می‌روی می‌جنگی؟ اسماعیل در پاسخ می‌گوید بله! ما به خاطر اینها می‌رویم می‌جنگیم. آنهایی که حجاب‌شان کامل است مشکلی ندارند. خودشان می‌دانند راه درست چیست. ما می‌رویم که اینها دست اجنبی نیفتند. خاک کشورمان دست اجنبی نیفتد.

عکس‌العمل بچه‌ها بعد شهادت پدرشان چه بود؟

همسرم وابستگی شدیدی به بچه‌ها داشت. برای دخترم توضیح می‌داد که در نبودش بی‌قراری نکند. بچه دومم خیلی کوچک بود. الان سعی می‌کنم معنای شهادت را بفهمد. برای بچه‌ها طوری توضیح دادم که آدم‌ها می‌میرند و پیش خدا می‌روند. پسرم با اینکه خیلی کوچک است گفت آنهایی که شهید می‌شوند کجا می‌روند؟ یعنی فرق دو کلمه را فهمید. گفتم آنهایی که شهید می‌شوند سرباز امام‌زمان(عج) می‌شوند. امام‌زمان که می‌آید همراهش برمی‌گردند و با دشمنان می‌جنگند. الان آن‌قدر حضور شهیدم را در زندگی می‌بینم که قبلاً این‌قدر خانه نبود. شهدا حضور دارند و حس‌شان می‌کنیم.

> می‌گفت خیلی آرزو دارم از حریم دین اسلام حتی خارج از مرزهای ایران دفاع کنم و تنها راهی که می‌تواند مرا به هدفم برساند شغلی است که انتخاب کرده‌ام. همیشه می‌گفت آقا باید سرباز داشته باشد. باید فرزندان‌مان را طوری تربیت کنیم سرباز ولایت باشند

خاطره

خاطراتی از مرحوم ابوترابی در گفت‌وگوی «جوان» با یکی از آزادگان

معنویت ابوترابی روح تشنه آزادگان را سیراب می‌کرد

■ **آرمان شریف**

سهراب فروغی‌راد از نیروهای سپاه آبادان بود که سال ۱۳۶۴ در جریان عملیات عاشورای ۲ به اسارت دشمن بعثی در آمد. فروغی‌راد به مدت پنج سال، تا سال ۱۳۶۹ در اسارت بود و این سال‌ها را جزو بهترین سال‌های زندگی‌اش می‌داند. فروغی‌راد چند خاطره از سیدعلی‌اکبر ابوترابی آزادگان برایمان بازگو کرده که در ادامه می‌خوانید.

■ **سجده‌های طولانی**

حاج‌آقا ابوترابی لیدر و رهبر همه آزادگان در اسارت بود. ایشان را مدتی به کمپ ۸ عنبر در استان الانبار آوردند. فصل گرما بود و در نزدیکی مرز اردن شدت گرما طاقت‌فرسا می‌شد. اردوگاه‌مان آشپزخانه‌ای داشت که حاج‌آقا چون نمی‌خواست بین بچه‌ها نماز بخواند و خودش را نشان بدهد در این آشپزخانه مشغول عبادت می‌شد. حاج‌آقا هنگام نماز حال و هوای خاصی پیدا می‌کرد و انگار در این دنیا نبود. یک بار یکی از آزادگان به آشپزخانه می‌رود و می‌بیند شخصی لاغراندام روی زمین است و تکان نمی‌خورد. بدن حاج‌آقا در اسارت خیلی ضعیف شده بود. آن آزاده از بچه‌های آشپزخانه سؤال می‌کند که این شخص کیست، و بچه‌های آشپزخانه می‌گویند حاج‌آقا اینجا نماز می‌خواند و ساعت‌ها در سجده می‌ماند.

■ **تأثیر سید آزادگان**

یک بار در جمع در آسایشگاه نشسته بودم و می‌دیدم که آزادگان در حال صحبت با نیروهای صلیب سرخ هستند. نیروهای صلیب سرخ چند بار حاج‌آقا را دیده بودند و خصوصیت‌های ایشان را می‌شناختند. وقتی صحبت راجع به حاج‌آقا ابوترابی شد، بدن آنها به لرزه افتاد و بسیار منقلب شدند. ابهت و بزرگی سید آزادگان چنان تأثیرگذار بود که روی همه تأثیر می‌گذاشت و حتی نیروهای صلیب سرخ را هم متأثر کرد. بعد معنوی حاج‌آقا آن‌قدر پررنگ بود که خارجی‌ها را هم تحت تأثیر قرار می‌داد. آنجا تبلور حضور حاج‌آقا در اسارت را در چهره‌های صلیب سرخی‌ها دیدم. صلیب سرخی‌ها به خاطر حضور در اردوگاه‌های مختلف به خوبی با مرحوم ابوترابی آشنایی داشتند و وقتی اسم ایشان را می‌شنیدند برافروخته و منقلب می‌شدند. من وقتی آن صحنه را دیدم یاد حضرت امام افتادم که سال ۶۰ به دیدنشان رفتیم و نمی‌شد در چهره‌شان نگاه کرد.

■ **تأثیرگذاری روی بعثی‌ها**

مرحوم ابوترابی در طول دوران اسارت شناخته شده بود. حاج‌آقا با برخوردهایش روی عراقی‌ها نیز اثر گذاشته بود. بعثی‌ها در دوران اسارت مثل ماشین بودند و هر زمان به آنها می‌گفتند ما را شکنجه کنند و کتک بزنند، سریع دست به کار می‌شدند و بدون هیچ رحمی مشغول کتک زدن ما می‌شدند. فقط بر اساس دستور با آزادگان برخورد می‌کردند و مثل یک ماشین بدون رحم، مهر و عاطفه بودند. حاج‌آقا با روح معنوی و با طمأنینه‌ای که داشت و با برخورد خوبش این نیروهای بعثی را نیز تحت تأثیر قرار داد. حاج‌آقا را اردوگاه به اردوگاه برای آرام کردن آزادگان می‌بردند و همه ایشان را می‌شناختند. پس از مدتی که از حضور حاج‌آقا در اردوگاه می‌گذشت، وقتی ایشان در اردوگاه حرکت می‌کرد عراقی‌ها عبد و عبیدش می‌شدند و با تکریم و احترام با ایشان برخورد می‌کردند.

■ **تقوای آزادگان**

وقتی کار، حرکت، گفتار و زندگی هر انسانی برای رضای خدا باشد، وجود آن شخص تأثیرگذار می‌شود. شهید حسین خرازی وقتی دستش در یکی از عملیات‌ها قطع شد گفت خدایا الان نمی‌خواهم بیایم چون نیروهایم تنها هستند. اما شهید در کربلای ۵ می‌گوید خدایا دیگر می‌خواهم بروم و طاقت ندارم، و در همین عملیات هم به شهادت می‌رسد.

در اسارت آزادگان تمام زندگی و حرکات و سکنات‌شان خدایی شده بود. چون فکر نمی‌کردیم که به کشور برگردیم و خودمان را برای سال‌های زیادی آماده کرده بودیم. زندگی آزادگان تقوا و ایثار شده بود. خیلی اوقات کتک که می‌خوردند، هیچ گله و شکایتی نمی‌کردند. می‌گفتند دوستان و همرزمان‌مان در جبهه ترکش می‌خورند، ما هم اینجا کابل و چوب می‌خوریم و این در مقابل کار بزرگ رزمندگان چیزی نیست. وقتی شخصی مثل مرحوم ابوترابی در چنین جمعی قرار می‌گیرد تأثیری بسیار زیاد روی همه می‌گذارد. حاج‌آقا روح تشنه آزادگان را با معنویت‌شان سیراب کردند.

> یک بار یکی از آزادگان به آشپزخانه می‌رود و می‌بیند شخصی لاغراندام روی زمین است و تکان نمی‌خورد. بدن حاج آقا در اسارت خیلی ضعیف شده بود. آن آزاده سؤال می‌کند که این شخص کیست، و بچه‌های آشپزخانه می‌گویند حاج آقا اینجا نماز می‌خواند و ساعت‌ها در سجده می‌ماند

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۶۲۲۴

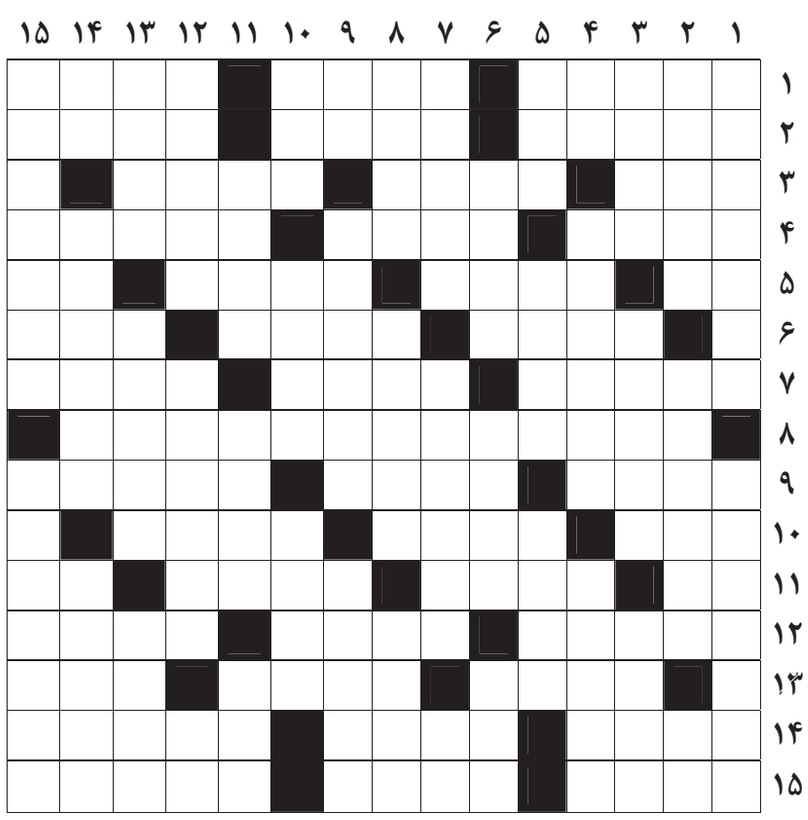

از راست به چپ

■ ۱- سقف فقرا- شیر است در گرفتن موش -زردآلو ■ ۲- ظرف آبخوری-پول اروپا-هدیه کردن ■ ۳- میلیون در صنعت برق-مقیاس وزن مایعات-قطب منفی برق ■ ۴- ضدحمله-جاسوس-مسیر این رود در استان‌های کهگیلویه و بویراحمد و خوزستان است ■ ۵- مساوی- به هم ساییده شده-حرف زشت-گل محمدی ■ ۶- اثر سوختگی-ماه عید فطر- کاف به هم ریخته ■ ۷- گیاه جارو-راه بین شهری-صدای باران ■ ۸- قراردادی معروف بین ایران و روسیه قدیم که موجب جدایی بخش‌هایی از جمله قفقاز از ایران شد ■ ۹- پادشاه-معروف-هر چیز سری و پوشیده ■ ۱۰- جوانمرد-دیرک ساختمان-سلول های جنسی ■ ۱۱- فلز سرخ -مهره ای در شطرنج-غلام-رمق پایانی ■ ۱۲- ناقص و کوتاه-قانون مغولی-آهو ■ ۱۳- مواد زاید خون-مژده دهنده-رود مرزی ■ ۱۴- روادید-کلمه تعلیل به معنی زیرا- هرنوع ماده مخدر ■ ۱۵- ورزش مشتزنی-فهرست-ترنج

از بالا به پایین

■ ۱- مسابقات جهانی علوم-از ماشین‌های کشاورزی ■ ۲- دروازه ورود به مواد مخدر- هر عمل تند و سریع- از اقمار مشتری ■ ۳- زمین خشک و بایر-فراهم کردن-گیاهی پیچک ■ ۴- یازده-رنجر-اندیشه بد ■ ۵- عار- خوارکننده-عنوان امپرتوران روم ■ ۶- دریاچه ای در قزاقستان-سازش- بت جاهلی ■ ۷- میوه گرانقیمت این روزها-کتاب افلاطون-همسایه تهران ■ ۸- رکورد دار گلزنی در منچستریونایتد و ملی انگلیس-پرنده ترازو-ورم ■ ۹- خشکی-نجار-نظریه مهم انیشتین ■ ۱۰- ضربه‌ای در بوکس-تنبل-نوعی رنگ نقاشی ■ ۱۱- گاهی مشکل گشا می شود- ماهی فروش- حلزون گیلانی ها ■ ۱۲- میراث-نوعی پرنده بدون پرواز-نت موسیقی ■ ۱۳- ذخایر عالم بقا-سخاوت-تباه و نابود ■ ۱۴- کلاه الف-نصیحت پذیر-درختی سایه گستر ■ ۱۵- مزرعه برنج-نوعی سوخت فسیلی

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

						۱		۳
۹	۷	۵		۱				
			۷	۲				
۱	۵							
				۳	۴		۶	
					۶		۵	
	۲					۳		۷
	۶	۷						۸
			۸	۵				

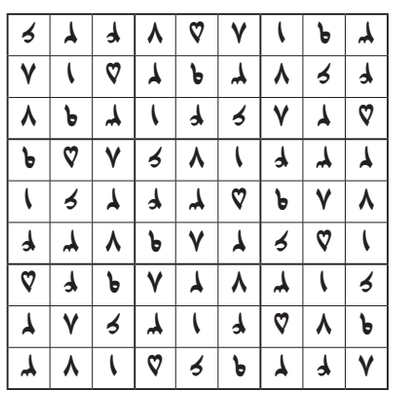

جدول کلمات متقاطع
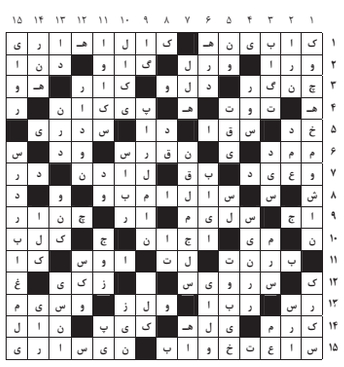
پاسخ جدول شماره ۶۲۲۳